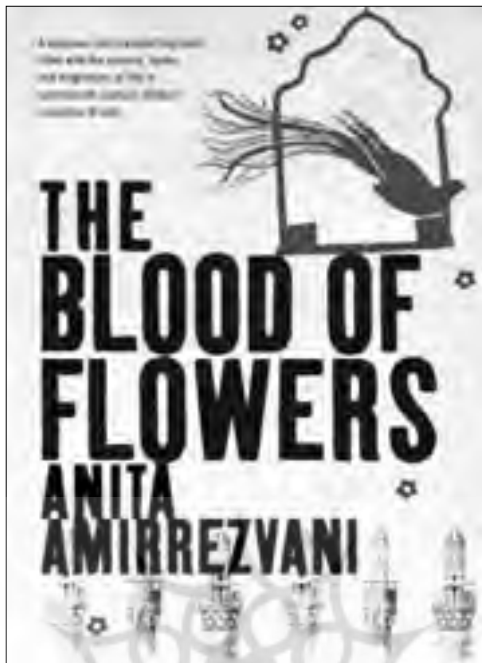


خون ایران در گل‌های قالی

پرتو شریعتمداری



جایی گفته که مایه الهام او در نوشتن این رمان، قالیچه‌های ایرانی بوده که به عنوان هدیه از پدرش دریافت کرده است. این عشق رفته‌رفته راه را برای پرورش ذوق و مهارت او در بافت و طراحی فرش‌های نفیس هموار می‌سازد. با این حال سختکوشی، پرتلاقی، استعداد و عشق به هنر او را از تنگنای محرومیت بیرون نمی‌کشد. مناسبات ظالمانه اجتماعی، طبقاتی و جنسیتی بس قوی‌تر از هوش و اراده او برای درافتادن با تقدیر است.

اعتراف می‌کنم که با وجود الفت دیرینه‌ام با رمان‌خوانی، بعد از خواندن

شاید دو سوم کتاب تازه پی بردم که قهرمان و راوی داستان بی‌نام است، در حالی که شخصیت‌های دیگر کتاب هر کدام نامی دارند. این نوع غافلگیرکردن خواننده را می‌توان به حساب ظرافت و هوشمندی گذاشت که در بافت **خون گل‌ها** به کار رفته است. کتاب حاوی بخش‌هایی غیرقابل حذف است که امکان انتشار ترجمه آن را در ایران کم و بیش منتفی می‌کند.

آن‌چه در پی می‌آید گفت و گویی است با نویسنده که در پایان کتاب درج شده. علاوه بر این، امیر رضوانی فهرستی از آثار (ترجمه شده) ادبیات معاصر ایران و شماری از آثار غیرداستانی مربوط به ایران را هم ضمیمه کتابش کرده که همچون راهنمایی جامع، خواننده غربی را با جغرافیای فرهنگی ایران آشنا می‌کند.

چنان‌که از گفت‌وگوی زیر برمی‌آید، امیر رضوانی قصد دارد رمان‌های دیگری درباره گذشته‌های دور ایران بنویسد و زندگی رفتگان این سرزمین را به درک و تخیل امروزیان نزدیک کند. در دهه‌های اخیر، به گواهی آثار نویسندگانی چون تریسی شوالیه (نویسنده دختری با گوشواره) رمان‌های تاریخی در بازار غرب موفق بوده‌اند و حتی اقتباس‌های سینمایی آن‌ها هم با استقبال روبه‌رو شده است. گویا آنیتا امیر رضوانی هم خیال دارد همین مسیر را دنبال کند، با این تفاوت که او رسالت دیگری هم برای خود قائل است: معرفی فرهنگ و پیشینه ایران به دنیای غرب.

*

● خون گل‌ها یک داستان پرمایه تاریخی درباره تلاش و تقلا زنی برای غلبه بر بدبختی است. چه چیز سرچشمه الهام شما

چندی پیش رمانی خواندم به نام **خون گل‌ها*** از نویسنده ای ایرانی تبار و مقیم امریکا به نام آنیتا امیررضوانی. صرف نظر از نقدهای مثبتی که پیشاپیش در مطبوعات انگلیسی‌زبان در مورد این رمان خوانده بودم، دلیل دیگرم برای مطالعه آن این بود که فکر کردم این نویسنده جوان هم در کنار آزاده معاونی و مرجان ساتراپی یکی دیگر از نسل دومی‌های بالاستعداد در جامعه گسترده و شناور مهاجران است؛ کسانی که توانسته‌اند بین دو فرهنگ، دو بینش و دو زبان پل بزنند، به سلامت از آن بگذرند و نشان دهند که با تکیه بر فرهنگ و زبان انسانی می‌توان در هر سرزمینی بر معنای «بیگانگی» غلبه کرد.

انتظارم برآورده شد. **خون گل‌ها** رمانی خوشخوان، تأثیرگذار و با زبانی شاعرانه است. امیررضوانی در فضا سازی رمانش که رویدادهای آن در اصفهان عهد صفوی می‌گذرد به خوبی موفق بوده است. با توجه به کمبود منابع متنوع و موثق تاریخی، صرف انتخاب سده‌های پیشین ایران به عنوان ظرف زمانی برای خلق رمانی با مضامین واقع‌گرایانه، کاری جسورانه است. امیررضوانی بیش از آن که کمی اطلاع خواننده عادی کتاب را از آن دوران صرفاً با بهره‌گیری از تخیل قوی خود پر کند، آن را با تکیه بر پژوهش‌های موشکافانه سیراب می‌کند و به راحتی از همان آغاز، اعتماد خواننده را به دست می‌آورد. گذشته از این، نویسنده با گنجاندن داستانک‌هایی از ادبیات فولکلورکهن ایران و شرق در جای جای رمان، فرصتی برای خواننده فراهم کرده تا از خشونت، تلخی، شتاب، روزمرگی و زوال زندگی آدم‌های داستان فاصله بگیرد؛ بر بن‌بست واقعیت‌ها درنگ کند و بر اندام بی‌قواره تشویش‌هایش لباسی خیال انگیز از حقیقت بپوشاند.

شخصیت اصلی رمان یک دختر نوجوان روستایی است که بعد از مرگ ناپهنگام پدر، یگانه حائل میان خود و فقر و بی‌پناهی مطلق را از دست می‌دهد و همراه مادرش که شاید از او هم آسیب‌پذیرتر است به خانه یکی از خویشاوندان دور پدر می‌رود که با وجود داشتن ثروت فراوان، آن‌ها را با سرگرانی و به عنوان خادمانی بی‌اجرت در منزل خود می‌پذیرد. تنها کورسوی امید دخترک به آینده، علاقه پرشوری است که به هنر قالی‌بافی و نقش و رنگ‌آمیزی قالی دارد (امیر رضوانی در

نوشتن این رمان بوده؟

— یکی از انگیزه‌های اصلی من این بود که تصویری از ایران ارائه دهم که رنگین‌تر و پیچیده‌تر از تصویری باشد که معمولاً در برنامه‌های خبری راجع به ایران می‌بینیم. نزدیک به سی سال است که هیچ رابطهٔ دیپلماتیکی میان ایران و آمریکا وجود نداشته است. این به آن معناست که شناخت دو ملت نسبت به هم در سطح معمول انسانی به تدریج کاهش پیدا کرده. هدف من این بود که چشم‌اندازی گسترده‌تر از سرزمین و مردم ایران را نشان بدهم. خواستهٔ من این بوده که خواننده را چنان در کنه متن زندگی انسانی در قرن هفدهم ایران قرار بدهم که بتواند رنگ‌های لاجوردی و آتشین فرش‌های سنتی ایران را به روشنی در خیال خود ببیند و بوی گلاب ایران را در مشامش حس کند. در مورد ویژگی‌های شخصیت اصلی و جزئیات خط داستان هم باید بگویم که این‌ها کم‌کم و در طول پنج شش سال شکل گرفت. بنابراین منبع الهام مشخصی وجود نداشته که از آن نام ببرم.

● شخصیت‌های این کتاب براساس الگوی افرادی خاص به وجود آمده‌اند یا صرفاً زائیده تخیل ما هستند؟

— شخصیت‌های من با تکیه بر آدم‌هایی واقعی شکل نگرفته‌اند بلکه براساس شرایط واقعی به وجود آمده‌اند که شاید زبان ایرانی در آن دوران با آن مواجه بوده‌اند. برای مثال، قهرمان داستان من دختری است که انتظار دارد مثل بیشتر دوستان و خویشاوندان هم سن خودش، در نوجوانی ازدواج کند. تا همین اواخر چنین چیزی در ایران مرسوم بود. مادر بزرگ من که در سال ۱۹۱۰ به دنیا آمد، در ۱۴ سالگی ازدواج کرد و دخترش که در سال ۱۹۳۳ متولد شد، در ۱۷ سالگی ازدواج کرد. امروز براساس آمارهای رسمی در ایران، میانگین سن ازدواج زن‌ها ۲۳ سالگی است؛ در آمریکا ۲۵ سالگی است.

● راوی داستان را چه طور خلق کردید؟

— منبع الهام من در این مورد قصه‌های کهن بود؛ قصه‌هایی که در بسیاری از آن‌ها قهرمان داستان سفری دراز و سرنوشت‌ساز را در پیش می‌گیرد و در طول آن چند اژدها را از پا در می‌آورد. این هیولاها ممکن است در درون او باشند یا بیرون از او. در خون گل‌ها قهرمان داستان من بعد از مرگ پدرش با مشکلات دور از انتظاری روبه‌رو می‌شود و ناچار می‌شود روی پای خود بایستد و عازم سفری طولانی شود. او، یگانه فرزند زوجی که پانزده سال در انتظار تولد فرزند بوده‌اند، نازپرورده است و این طور نیست که همیشه بتواند خوب را از آن‌چه ناگوار و هولناک است تشخیص بدهد. به تدریج که وارد صحنهٔ زندگی می‌شود، کاستی‌های شخصیتی او برایش گرفتاری ایجاد می‌کند.

● شما در ایران به دنیا آمدید، ولی در آمریکا بزرگ شدید. تا چه حد خود را ایرانی می‌دانید؟ نوشتن راجع به سرزمینی که هم پاره‌ای از آن هستید و هم از آن جدا شده‌اید، چه گونه تجربه‌ای است؟ هر چند وقت یک‌بار به ایران می‌روید؟

— من خود را آمریکایی ایرانی‌تباری می‌دانم که پیوندهای عمیقی با فرهنگ ایران دارد. از آن‌جا که امروز شمار ایرانیانی که

بیرون از مرزهای ایران زندگی می‌کنند از هر زمان دیگر بیشتر است و بسیاری از ایرانیانی که از نتایج انقلاب ۱۹۷۹ خشنود نبودند، کشور را ترک کردند، حالا جمعیتی از نسل‌های مختلف ایرانیان در خارج از کشور هستند که می‌کوشند احساسات بغرنج خود را نسبت به سرزمین مادری‌شان درک کنند. برای من نوشتن دربارهٔ قرنی که سپری شده بسیار راحت‌تر از این بود که بخواهم دربارهٔ اکنون بنویسم. چون همگی ما با گذشته فاصلهٔ یکسانی داریم. من خیال ندارم رمانی دربارهٔ ایران معاصر بنویسم، چون به شکلی روزمره با آن در ارتباط نیستم. در مورد دیدار از ایران هم سعی کرده‌ام هر دو یا سه سال یک بار به آن‌جا سفر کنم، چون عزیزانی از خانواده‌ام در ایران هستند و در ضمن برایم لذت‌بخش است که به عنوان گردشگر از قسمت‌هایی از ایران که نمی‌شناسم دیدن کنم. تنوع فرهنگی در ایران زیاد است و این ویژگی، جاذبهٔ ایران را دو چندان می‌کند.

● چرا ایران قرن هفدهم (میلادی) را به عنوان مکان و زمان داستان خود انتخاب کردید و به عقیدهٔ شما این زمان و مکان خاص چه کمکی به داستان کرده است؟

— اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم در ایران دوران شاخصی بوده است. در آن موقع، زمام حکومت در دست شاه عباس کبیر (۱۶۲۹-۱۵۷۱ م) بود که گفته‌اند لباس مبدل می‌پوشید و به کوچه و خیابان می‌رفت تا با مردم معمولی هم‌کلام شود و بفهمد که در مملکت چه می‌گذرد. در ضمن او مثل شیخ محمد در دوی امروز، در امر شهرسازی و معماری بلندپرواز بود. با این تفاوت که اگر شیخ محمد جزایری به شکل درختان نخل می‌سازد، شاه عباس هم و غم خود را صرف این کرد که اصفهان را به شهری شگفت‌انگیز تبدیل کند که امروز هم می‌بینیم هست. او خلاق‌ترین معماران را به کار گرفت تا میدان بزرگ نقش جهان را بسازد که امروز یونسکو آن را به عنوان یکی از آثار میراث فرهنگی جهان می‌شناسد. امید من این بود که با انتخاب این شهر باشکوه به عنوان مکان رویدادهای داستانم، خوانندگان غربی را با شگفتی‌های اصفهان آشنا کنم. خصوصاً به این دلیل که امروز فقط جهانگردان بی‌باک به خود جرئت می‌دهند که به این شهر سفر کنند.

برای قهرمان داستان من که در یک روستای کوچک بار آمده، محیط شهر اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. در این محیط است که او از یک روستایی ساده‌لوح به فردی شهرنشین، از یک دختر نوجوان بی‌تجربه به زنی متأهل، و از یک بافندهٔ قالی‌های سنتی به طراح قالی‌هایی با نقش و نگار هنرمندانه تبدیل می‌شود.

● آیا همیشه به رمان‌های تاریخی علاقه داشته‌اید؟ فکر می‌کنید این نوع رمان چه چیزی در اختیار خواننده می‌تواند بگذارد که رمانی مربوط به دوران معاصر ممکن است فاقد آن است؟

— من رمان تاریخی را به این دلیل دوست دارم که خواندن آن راهی است برای لذت بردن از گذشته. مثلاً اگر قرار باشد من یک کتاب غیرداستانی سه جلدی دربارهٔ نروژ قرن چهاردهم (میلادی) بخوانم شاید همواره از خواندنش طفره بروم. اما سه‌گانهٔ داستانی و فوق‌العاده جذاب *Kristin Lavransdatter* (به قلم Sigrid) جهان کتاب. سال چهاردهم، شماره ۶ و ۷ و ۵۱



شیوه‌ای که از دیرباز مرسوم بوده، پشت دار قالی می‌نشینند و با دست قالی می‌بافند؛ رنج و زحمتی که با عشق توأم است و ثمره آن موهبتی برای ماست.

● شما خون‌گل‌ها را ظرف نه سال نوشتید. ممکن است بگویید برای نگارش این اثر چه نوع پژوهش‌هایی انجام داده‌اید؟ منابع اصلی شما برای نوشتن این رمان و تجسم فضایی واقع‌بینانه از دوران تاریخی‌ای که به آن پرداخته‌اید چه بوده است؟

– در طول مدتی که این کتاب را می‌نوشتم برای دیدار از مکان‌هایی که توصیف کرده‌ام سه بار به ایران سفر کردم و در مورد هر چیزی که مرتبط با موضوع کتابم به نظر می‌رسید یادداشت برداشتم. در امریکا، یکی از بزرگ‌ترین لذت‌هایم این بود که وقتی به مطالعه دربارهٔ قرن هفدهم صرف کنم. یکی از منابع کلیدی من اثر کاتبی به نام اسکندر بیگ منشی است که روزشماری مفصل از دوران زمامداری شاه عباس به‌جا گذاشته. کتاب من پیوند چندانی با حوادث سیاسی آن دوران ندارد، اما نوشتهٔ او مرا با دیدگاه مردم آن زمان و بخصوص دیدگاه مردان قدرتمند و بانفوذ آن عصر نسبت به موضوعات مختلف آشنا کرد. علاوه بر این، من از کتاب‌های هنری متعددی بهره گرفتم از جمله کتاب *بازبینی هنر پارسی* به قلم آرتور آپهام پوپ و فیلیس آکرمن که شامل مجموعه عکس‌های بسیاری از آثار معماری، نقاشی و پارچه بافی ایرانی و فرش‌ها و سکه‌های ایران است. من از این مجموعهٔ انبوه که بیش از چهار هزار صفحه را در بر می‌گیرد به عنوان منبعی برای شناخت هنر قرن هفدهم و اعصار پس از آن استفاده کردم.

● در جریان این پژوهش‌ها، کشف کدام ویژگی آن دوران بیش از هر چیز دیگر شما را شگفت‌زده کرد؟

– برای من این موضوع جالب توجه بود که مردم آن روزگار با دقت حرکات اجرام آسمانی را بررسی می‌کردند. فکر و ذکرشان نجوم و این چیزها بود و بروز تغییراتی در موقعیت مکانی سیارات آن‌ها را سخت هراسان می‌کرد. اسکندر بیگ منشی در روزشمار خود نوشته که وقتی ستاره‌های دنباله دار از آسمان می‌گذشت، بر سراسر کشور اثری ویرانگر داشت که زمین لرزه‌های سهمگین و رویدادهای ناگوار از نتایج آن بوده است. درباریان مدام با طالع‌بینان مشورت می‌کردند و توصیه‌های آن‌ها را مو به مو به کار می‌بستند؛ به‌حدی که گاه حتی زمان عزیمت برای شرکت در نبردی را به تأخیر می‌انداختند. علم نجوم و طالع‌بینی بخش مهمی از علوم آن زمان محسوب می‌شد.

● شما در مؤخره‌ای بر کتاب آورده‌اید که عمداً به احترام هنرمندان سنتی ایرانی که غالباً بی‌نام و نشان هستند، بر راوی داستان خود نامی نگذاشته‌اید. ممکن است در این باره کمی توضیح بدهید؟ بی‌نام بودن قهرمان چه ارزشی به داستان می‌بخشد؟

– یک روز صبح من در اتاق نشیمن خانام به قالی‌ها، نقاشی‌های مینیاتور و گلدوزی‌های ایرانی که دور و برم بود نگاه کردم و یکباره به ذهنم رسید که بر هیچ یک از این آثار نام و امضایی دیده نمی‌شود. مثل خیلی جاهای دیگر دنیا، هویت صنعتگران و آفرینندگان این آثار مهم به حساب نیامده و ثبت نشده است. زمانی

(Undset) که حوادثش در همان مکان و زمان روی می‌دهد را سرضرب خواندم. شکی نیست که رمان تاریخی افق زندگی را برای ما بازتر می‌کند و به ما نشان می‌دهد که زندگی انسانی به اشکال موجه گوناگونی میسر است.

● در پژوهش‌هایی که برای نوشتن این رمان انجام دادید، میان گذشته و حال ایران شباهت‌های زیادی یافتید؟ از دید شما چه ارتباطی میان دنیایی که شما توصیف کرده‌اید و جمهوری اسلامی امروز وجود دارد؟

– جواب این سؤال شاید در چندین کتاب هم ننگنجد. خیلی‌ها درک نمی‌کنند که ایران یک کشور کاملاً مدرن است. اکثریت جمعیت هفتاد میلیونی آن ساکن شهرها هستند و درصد باسوادان در ایران بسیار بالاست. تهران که پایتخت کشور است، حدود دوازده میلیون جمعیت دارد و دارای جاذبه‌های فرهنگی متنوعی است و البته رفتاری‌های خاص خود را هم دارد. با این همه، امروز هنوز هم در جامعه بعضی از رسوم که من در کتابم توصیف کرده‌ام وجود دارد. برای مثال، صدها سال است که در ایران ازدواج موقت قانونی است؛ هر چند که مثل هر رسم دیگری، تداوم آن با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. شماری از عناصر فرهنگی دیگر، از جمله حرفهٔ قالی‌بافی که من در کتابم شرح داده‌ام کاملاً به همان شیوه برجا هستند. البته امروزه از پشم عمدتاً در قالی‌بافی ماشینی استفاده می‌شود و رنگ‌هایی هم که در قالی‌بافی به کار می‌رود بیشتر مصنوعی است تا طبیعی. با این حال صنعتگران ایرانی و زنان همچنان به همان

شده. بنابراین قالی بافی دست کم ۲۵۰۰ سال قدمت دارد. بعلاوه، این هنر معنا و مفهومی مجازی هم دارد؛ چون فرش گره به گره بافته می‌شود و از این گره‌ها یک روز فرش کاملی پدیدار می‌شود که ماهیت و سرگذشتی پیچیده دارد؛ درست مثل یک موجود زنده.

● **خون گل‌ها اولین رمان شماست. رمان دومی هم در دست دارید؟** – بله. کتاب دوم دنباله رمان اول نیست، اما در آن واکاوی تاریخ ایران را پی‌گرفته‌ام. من به این نکته پی برده‌ام که سرگذشت شخصیت‌های معروف قرون وسطی، افرادی چون چنگیز خان و تیمور لنگ اخیراً خیلی مورد توجه و اقبال‌اند. اما در کمال تعجب دیدم که در مورد شخصیت‌های دوران‌ساز و تحول‌آفرین ایرانی پیش از عصر مدرن و همچنین زندگی زنان قدرتمند ایران، رمان‌های چندانی نوشته نشده. برای رمان‌نویس، این یک زمینه کاری بکر است و من خوشحالم که موضوعات غنی در این عرصه وجود دارد که می‌توان از آن لذت برد و دیگران را هم در این لذت سهیم کرد.

* *The Blood of Flowers*, (Headline Pub. , 2007).

کتاب خورشید

آدم بدشانس

چاپ دوم . ۱۳۸۸

آلبرت موراوویا (۲)

ترجمه مهرداد مهرگان

جلد دوم از مجموعه داستان‌های رمی آلبرت موراوویا که پس از "من که حرفی ندارم" منتشر شده است. موراوویا از نویسندگان مطرح نیمه دوم قرن بیستم است که در داستان‌های کوتاه، با طنزی خاص و توصیف‌هایی دقیق، قدرت روایتگری و شخصیت‌پردازی خود را نمایان می‌سازد.

www.ketab-e-khorshid.com

که به نوشتن رمان مشغول بودم، به زندگی و سرنوشت این هنرمندان گمنام فکر کردم و برایم این سؤال مطرح شد که این آدم‌ها اهل کدام دیار بوده‌اند، سرگذشت‌شان چه بوده و آیا هنوز زنده‌اند یا نه. قهرمان داستان من شاید یکی از اجداد همین هنرمندان باشد. امید من این بود که با خودداری از اسم گذاشتن بر او، این نکته را به خواننده خاطر نشان کنم که از حیات زنان و مردان هنرمندی که زندگی کرده‌اند، نفس کشیده‌اند و آثار زیبایی آفریده‌اند که ما با تمام وجود آن‌ها را تحسین می‌کنیم، هیچ شرح و نشانی در دست نیست. خلاصه کلام، هدف من نوعی قدردانی از تلاش و زحمت «هنرمند بی‌نام و نشانی» است که اثرش تا قرن‌ها ماندگار است. بعلاوه من این نکته را هم در نظر داشتم که قهرمان‌های قصه‌های عامیانه اغلب نامی ندارند و به همین دلیل سرگذشت آن‌ها می‌تواند سرگذشت هر انسان معمولی، چه زن چه مرد باشد. به همین دلیل هر کسی می‌تواند با آن‌ها همذات‌پنداری کند و خود را قهرمان داستان ببیند.

● **هم در داستان شما و هم در زندگی راوی آن، قالی بافی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. این هنر در فرهنگ ایران قرن هفدهم چه جایگاهی داشته و نظر مردم نسبت به بافندگان قالی چه بوده است؟ به عقیده شما چرا ایرانی‌ها، و در رأس آن‌ها شاه عباس، برای این نوع عالی از هنر چنان اعتباری قائل بودند؟**

– فرش در ایران و خانه‌های ایرانی بخش مهمی از لوازم زندگی و مبلمان محسوب می‌شود؛ مهم‌تر از نقشی که در دکوراسیون داخلی خانه‌های غربی امروز دارد. در اتاق‌های نشیمن ایرانی با سبک سنتی، مخده راروی فرش می‌گذارند و روی مخده می‌نشینند. به این ترتیب فرش مثل یک اثر هنری است که در زندگی روزمره کاربرد دارد و صرفاً شیئی نیست که فقط از دور تماشا و تحسین بشود. بعلاوه در ایران که سرزمینی کم و بیش خشک و کم بارش است و مردمش به باغ و باغچه علاقه بسیار دارند، نقش و نگار فرش یادآور فضای سبز و زیبایی طبیعت است.

اما در مورد جایگاه قالی بافی در ایران قرن هفدهم باید توجه کرد که در این کشور عشایر زیادی زندگی می‌کردند که برای پوشاندن کف چادرها یا خانه‌هایشان و همین‌طور به عنوان نوعی منبع درآمد برای امرار معاش خانواده به فرش‌هایی که خود می‌بافتند متکی بودند. در ایران، فرش همواره به دلیل زیبایی و کارایی‌اش محبوب و پر خریدار بوده است. اما من فکر نمی‌کنم که بافندگان فرش، یعنی کسانی که ساعت‌ها پای دار قالی می‌نشستند از کار پرزحمت‌شان سود چندانی می‌برده‌اند.

در شهرها وضع فرق می‌کرد. فرش بافانی که در کارگاه‌های قالی بافی شاه عباس به کار گماشته می‌شدند، هنرمندان و صنعتگرانی چیره‌دست و البته فقط مرد بودند که با آن‌ها با عزت و احترام رفتار می‌شد و دستمزدهای خوبی می‌گرفتند. وقتی خارجی‌ها فرش‌های آن‌ها را می‌خریدند، برای دولت سودآور بود. من یقین دارم یکی از دلایل علاقه شاه عباس به این صنعتگران همین بوده است. جالب این که کهن‌ترین فرش دستباف دنیا که فرش پازیریک باشد در کوه‌های سبیری پیدا شد و می‌گویند ۲۵۰۰ سال پیش بافته